

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به لا ضرر بود و دیروز روایتی بود از حسن بن زیاد صیقل عن ابی عبیده حذاء البته در آن لا ضرر نداشت اما مربوط به قضیه سمره بود. دیروز یک صحبتی شد و راجع به سند حالا امروز تقریباً یک مقدار مسائل توضیح ما سبق و بعضی از نکاتی است که در سابق بوده است بعد برویم بقیه روایت انشاء الله.

دیروز عرض کردیم که در اختیار بعضی از قمی ها نسخه ای از کتاب یونس به روایت برقی پدر است. محمد برقی. عرض کردیم از نظر تفکر این دو بزرگوار در دو خط هستند. مستقل و دیروز عرض کردیم که شواهد نشان می دهد که این نسخه معروف نبوده است. با اینکه در قم بوده است. و گفته شده است که هفت مورد در کافی است.

البته اینکه اجمالاً در کافی است نمی شود اشکال کرد. این هفت مورد خب یکیش که آن اسم یونس را در بین پرائز یا کروش نوشته است. یعنی در نسخ نیست. چون دارد عن أبیه عن یونس عن رفعه. در بعضی از نسخ نیست عن یونس. یک موردش هم که کتاب ایشان نیست چون می گوید پیش حضرت رضا بودم ایشان انگشترشان را نشان دادند نقش انگشتر، واضح است که بعید است کتاب باشد. یک موردش هم مرحوم کلینی از کتاب محمد بن عیسی هم نقل می کند جمع کرده است با یونس. دوسه موردش هم در مورد همین مآکولات و مشروبات و یک موردش در جلد پنج بود که دیروز نگاه نکردم. غرض مواردی که مرحوم کلینی نقل کرده است موارد اساسی نیستند. البته در تمام این مواردی که من دیدم عنوانش عده من اصحابنا عن احمد که نشان می دهد در همه نسخ کتاب برقی بوده است. یعنی همه نسخی که داشته است از کتاب برقی موجود بوده است.

اما روایتی که دیروز خواندیم فقط در نسخه سعدآبادی است. در همه نسخ نیست. پس بنابراین نکته ای را که عرض کردیم، ظاهراً تا جایی که من دیدم مرحوم شیخ در تهذیب هست یک مورد هست که محمد عن یونس نقل می کند و مواردی که مرحوم کلینی از یونس نقل می کند ده ها بلکه بیشتر از این مورد است. که معظمش از محمد بن عیسی و اسماعیل بن مرار است. یعنی کاملاً واضح است که این نسخه کتاب یونس یک نسخه شاذی بوده است که در این مجموعه، مرحوم کلینی یک مورد یا دو مورد اگر در حکم باشد که از او نقل کرده است. بقیه در مآکولات و این چیزها هست. یکی هم در کتاب روضه هست یعنی جلد هشتم کافی. علی ای حال آن نکته ای را که عرض

کردیم جای خودش محفوظ است. مضافا به اینکه از عبارتی که شیخ در فهرست حالا می خواهید بخوانید عبارت فهرست را چون عده ای از نسخ را، در ترجمه یونس بن عبد الرحمن، عده ای از نسخ را شیخ اسم می برد که نسخه برقی جزء آنها نیست. از طریق ابن ولید و غیرش. البته این عبارت را شبیه این عبارت را نجاشی در ترجمه محمد بن عیسی آورده است. شیخ در ترجمه یونس بن عبد الرحمن. در آنجا متعرض این عبارت شده است که نقل می کند از ابن ولید کتب یونس بن عبد الرحمن التی هی بالروایات کلها صحیح. توضیح عبارت دادم مراد از روایات چیست. معتمد علیها الا ما ینفرد به محمد بن عیسی. ولم یروه غیره.

علی ای حال این راجع به حالا عبارت هست آنجا از نسخی که در قم مطرح بوده است که شاید معروفترین نسخه، نسخه محمد بن عیسی است. که عرض کردم شواهد ما نشان می دهد که ایشان قم آمده است. آوردید عبارت را؟

... ۵

نه بعد دارد قال ابن الولید. قال ابو جعفر قال ابن الولید. همین یکی دو سطر بعد از این عبارت. علی ای حال. قال محمد بن علی بن الحسین، صدوق مراد است. «سمعت محمد بن الحسن بن الولید رحمه الله یقول: کتب یونس بن عبد الرحمن التی هی بالروایات کلها صحیحة یعتمد علیها الا ما ینفرد به محمد بن عیسی»، احتمالا این مطلب را از فهرست صدوق نقل کرده باشد. اینکه می گوید قال محمد بن علی بن الحسین، احتمالا حالا ایشان که مشغول عبارت هستند شما محمد بن عیسی بن عبید هم بیاورید نجاشی آنجا شبیه این عبارت دارد. بله بفرمایید. کلها الا ما ینفرد به محمد بن عیسی.

س: الا ما ینفرد به محمد بن عیسی بن عبید ولم یروه غیره انه لا یعتمد علیه ولا یفتی به. تمام شد

ج: بعدش.

س: وارد یونس بن یعقوب می شود.

ج: باز دارد دنباله دارد. بعد توضیح می دهد طرق را نقل میکند. آهان قبلش است. بخوانید کتب را بخوانید بعد از کتب بخوانید

س: اخبارنا بجمیع کتبه و روایاته جماعه عن محمد بن علی بن الحسین.

ج: جماعه مثل شیخ مفید. این دارد مرحوم شیخ مراد شیخ مفید است مراد مرحوم غضائری پدر است. مراد ابن عبدون است. عده ای

از مشایخی که ایشان در بغداد آنها را درک کرده است. بله بفرمایید

س: اخبرنا ابن ابی جید

ج: این راه دیگر. هر دو بر می گردد به

س: وأخبرنا ابن أبي جید، عن محمد بن الحسن، عن سعد بن عبدالله و الحميري و علي بن إبراهيم و محمد بن الحسن الصفار كلهم،

عن إبراهيم بن هاشم

ج: دقت کردید؟ تمام اینها از ابراهیم بن هاشم عن؟

س: عن إسماعيل بن مزار و صالح بن السندی

ج: این دو نفر عن یونس. البته ما بعضی از روایات داریم نوشته اند در کتب رجال که ابراهیم بن هاشم از یونس نقل می کند. دقیق نیست این مطلب صحیح نیست. ببینید ابراهیم از دو نسخه، این نسخه نسبتاً قمی ها بیشتر، چقدر اسم قمی ها بود. این دو نسخه بیشتر پیش قمی ها مطرح بوده است. یکی نسخه اسماعیل بن مزار، راجع به اسماعیل بن مزار ما آشنایی الآن نداریم. دقیقاً ایشان را نمی شناسیم. به همین مقدار که یکی از روایات کتاب یونس است. عرض کردیم کتاب مرحوم استاد هم معجم، در جلد سه که اسماعیل بن مزار دارد آن چاپ اول توثیق نکرده است بعد توثیق کرده اند. صحیح هم همین است. چون در تفسیر علی بن ابراهیم هست. چون داریم علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مزار عن یونس. این هم تقریباً دوم است در کتاب کافی تقریباً دوم است. اول محمد بن عیسی است دوم اسماعیل بن مزار. البته با ایشان ما آشنایی نداریم. یکی اسماعیل بن مزار است که قمی ها رویش اعتماد کرده اند. یکی صالح بن سندی. این صالح بن سندی خوب شناخته نشده است. چون نمی خواستم وارد بحث شوم فقط اشاره می کنم. ما یک اسماعیل بن عیسی است نمی دانم چیست از عشائره قم داریم که از اجلاء است. یعنی معروف است شناخته شده است. عموی احمد. احمد بن محمد بن عیسی و ایشان ملقب به سندی بوده است. همین اسماعیل. چهار پسر از ایشان می شناسیم چون این در رجال یک جا جمع نشده است من یک جا می گویم که برای شما مراجعه راحت باشد. یکی سعد بن اسماعیل که این مشهورتر از همه شان است و نجاشی متعرض ایشان شده است. و یکی علی بن اسماعیل یا علی بن سندی. این تقریباً درجه دوم است. یکی محمد بن اسماعیل یا محمد بن سندی. این سوم است چون یکی هم صالح بن سندی یا صالح بن اسماعیل. چون در کتب رجال ما این چهار نفر خیلی به این صورتی که من می گویم جمع و جور نشده اند برای شما جمع و جور کردیم که راحت باشیم.

پس دو نسخه در حقیقت از کتاب یونس و توضیح دادیم اینها، یعنی علی و محمد و صالح از عشایره ای بودند که آمدند به عراق و عده ای از کتب را از عراق به ایران آوردند. من جمله همین صالح کتاب یونس را آورده است. صالح بن سندی از عشایره قم است. ایشان کتاب یونس را آورده است و اسماعیل بن مرار الآن نمی شناسیم چون به این اسم داریم و نسبتا هم بد نیست در کافی هم هست در غیر هم هست اما آشنایی دقیقی با ایشان نداریم. الا اینکه می دانیم قمی ها و علی رأسهم ابن الولید بعدهم یریده، ماشاء الله خیلی اسماء. روی این دو نسخه اعتماد کرده اند. یکی نسخه اسماعیل بن مرار یکی هم نسخه صالح بن سندی و این برای ما وجدانی هم هست. یعنی وقتی به کافی مراجعه می کنیم، همین تفسیر علی بن ابراهیم دارد اسماعیل بن مرار عن یونس. اگر خوب دقت کنید نمی خواهم وارد این بحث ها بشوم. اگر این مطلب درست باشد آن وقت اسماعیل بن مرار را در حد یونس باید قبول کرد. قاعدتا این طور است. نه اسماعیل بن مرار مطلقا. ولو مطلقا به نظرم کم روایت دارد. اما اگر بنا باشد قبول شود در حد یونس. به خاطر اینکه این نسخه یونس در قم جا افتاده بود و راست هم هست. و یک شرحی دارد که حالا بخوایم شرح دهم خارج می شوم. این دو نسخه. بفرمایید

شاگرد: خبرنا ابن ابی جید

استاد: این ابن ابی جید عرض کردم از قمی ها هست از عشائره است ایشان هم نمی شناسیم. ایشان بعد از فوت ابن ولید به شصت و پنج سال تقریبا بغ داد آمده است و فهرست ابن ولید را برای این دو نفر نقل کرده است. این از فهرست ابن ولید است. بفرمایید

شاگرد: عن محمد بن حسن

استاد: که ابن الولید باشد

شاگرد: عن صفار عن محمد بن عیسی بن عبید

استاد: بینید محمد بن عیسی را یک نفر نقل کرده است و آن صفار است. آن یکی قبلی را چند نفر.

تا اینجا شد سه نسخه از کتاب یونس. یا چاپ حالا به اصطلاح زمان ما. یکی چاپ اسماعیل بن مرار. یکی صالح بن سندی و یکی

هم محمد بن عیسی بن عبید یقطینی. بفرمایید

شاگرد: وقال محمد بن، خواندیم اینها را

استاد: دقت کردید؟ اصلا در این اسماء ای که ایشان آورده اند اسم برقی مطرح نیست. عرض کردم و اصولا شواهد فراوانی موجود است که اصولا مرحوم یونس در بین قمی ها مقبول نبوده است بلکه معروف بوده است که ضد حدیث است. یعنی ضد قمی ها است. یک توضیحاتش در محل خودش چون طول دارد خیلی شرح طولانی دارد و ظاهرا بعضی از قمی ها مثل مرحوم صدوق یک نسخه ای را از مرحوم یونس داشتند که خیلی معروف نبوده است این نسخه به هر حال نسخه شاذی بوده است و ظاهرا امتیازش هم این بوده است که راوی نسخه از قمی ها بوده است. اخباری مسلک بوده است و آن محمد بن خالد برقی. فعلا در کتاب و روایات یونس کلا در کتاب فقیه خیلی کم است نسبت به کتاب کافی. نه اینکه کتاب پیشش نبوده است. اعتقاد نداشته است. خوب دقت کنید مثلا نسخه محمد بن عیسی پیشش بوده است چون در قم بوده است اما صدوق به آن اعتقاد نداشته است چون استادش به آن اعتقاد نداشته است.

لذا از عجایب کار صدوق این است که از محمد بن عیسی عن یونس در فقیه نقل نمی کند. اما از محمد بن عیسی تنها نقل می کند. از یونس از غیر این طریق نقل می کند. بله در کتاب خصال و غیرش امالی محمد بن عیسی عن یونس نقل می کند. این دقت مرحوم صدوق است. این نسخه از نظر او قابل اعتماد نبوده است.

و به عکس خیلی مشهور ایشان روی نسخه ای که مرحوم برقی پدر از یونس نقل کرده است نسبتا اعتماد کرده است. در کتاب فقیه فعلی در سه تا اسم طریقتش یونس است. یکیش همین صیقل هست عن ابن زیاد و یک نکته هم در اینجا بگویم راجع به حسن دو مرتبه هم اسمش را برده است. احتمالا شاید شک کرده است. یک مرتبه به عنوان حسن بن زیاد و یک مرتبه به عنوان حسن صیقل. دو بار در مشیخه دو بار اسمش را آورده است. مجموعا چهار یا پنج حدیث از ایشان آورده است. عبد الملک بن اعین برادر زراره هم توسط یونس و حارث بن مغیره نصری. سه نفر را از کتاب و عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا مشیخه صدوق طریق ایشان به روایات است نه به کتاب شخص. لذا ظاهرا روایاتی که از این سه نفر در کتاب فقیه آورده است از یونس است. از همین نسخه برقی است. همه اش هم از نسخه برقی است. تمام این سه مورد از نسخه برقی است. و طبعا حالا ایشان اعتقادش این بوده است که این کتاب، زیاد هم نیست مثلا روایات حسن صیقل چهار تا یا پنج تا. زیاد هم نیست خب اعتقاد ایشان این بوده است که این نسخه قابل اعتماد نیست. شوه ما حاکی است که اعتماد بر نسخه مشکل است. یعنی قابل اعتماد نیست نسخه. یا حالا به اصطلاح همیشگی خودمان، حدیث را شاید به لحاظ رجالی مثل مرحوم آقای خویی بتوانیم مثلا علی بن حسین سعدابادی و محمد بن موسی بن متوکل را قبول کنیم لکن به لحاظ فهرستی حدیث مشکل دارد. سر اشکالش هم این است که منفردا از کتاب یونس به روایت محمد برقی آمده است. اگر از کتاب های دیگر یونس بود نسخه های دیگر

یونس بود شاید بیشتر قابل اعتماد بود و یک مقداری له نظر ما این افرادها به این وسیله حل می شود. انفراد این طور نیست که بگوییم حالا ثقه است و قبول کنیم. انفراد روی مسلک ما که وثوق باشد مشکل دارد.

مثلا ما حسن صیقل از ابی عبیده حذاء اصلا نداریم الا همین حدیث واحد. این انفراد است. مثلا در همین حدیث ابی عبیده لا ضرر نیامده است. خب قصه آمده است لا ضرر نیامده است. و این بعید است که بدون نکته بوده است. شاید به لا ضرر به ان سعه اش اعتقاد نداشته است. این طور نیست که از دستش در رفته است لا ضرر را نیاورده است. مثلا حسن صیقل در این کتب اربعه ای که ما داریم، این قصه را از یونس نقل نکرده است الا در حدیث. یعنی ما در حدود چهل پنجاه مورد از حسن بن زیاد صیقل یا حسن صیقل حدیث داریم در هیچ کدام یونس از ایشان نقل نمی کند. اصلا جزء روات ایشان نیست. اگر به این کتاب آقای خویی، می خواهم چند تا نکته بگویم می حالا که نکته گفتیم نکاتش را بگوییم. حتی اگر شما کتاب آقای خویی را نگاه کنید نه در حسن بن زیاد صیقل نه در حسن صیقل، جزء روات ایشان یونس را ننوشته است. یعنی در کتب اربعه یعنی کتب ثلاثه مراد ما آن وقت اینجا این نکته را خدمتان عرض کنم که مرحوم استاد غیر از اینکه در خود متن کتاب طبقه فی الحدیث را آورده اند در آخر کتاب تفصیل طبقات را آورده اند. آن وقت مثلا، چون این زیاد تکرار شده است این نکته را هم عرض کنم که اگر بعد از این خواستید تدوین کنید یا خود کتاب ایشان را تصحیحش کنید راهش را عرض کنم ایشان وقتی این جور حدیث است در کتاب فقیه، الحسن بن صیقل عن فلان ایشان نوشته است مثلا الحسن الصیقل روی عن ابی عبیده الفقیه. دیگر راوی از او را نمی نویسد. یک قاعده ای دارند اگر در کتاب ابتدای سند است دیگر راوی از او را نمی نویسند. این هست در این تفصیل طبقات. این شاید خیلی فنی نباشد. قاعده اش ایشان خب می گویند نیست اول سند حسن بن صیقل است دیگر چه اضافه کنیم. این یک راه فنی تر دارد. و آن راه فنی تر این است که برگردند به مشیخه آن جایی که مثلا در اینجا در مشیخه راوی از ایشان یونس است. یونس را بیاورند لکن بین پراتنزا یا کروشیه بیاورند. لکن بین پراتنزا یا کروشیه آوردن، علامت این است که در کتاب فقیه اول اسم حسن واقع شده است. لکن راوی ایشان در مشیخه یونس است. دقت کردید؟ الآن شما اگر معجم را نگاه کنید می بینید مثلا چهل پنجاه تا حدیث از جناب حسن صیقل نقل کرده اند از روات ایشان اسم یونس را نبرده اند. خب چهار پنج حدیث از کتاب فقیه است از حسن صیقل و از عجایب این است که در هر دو باب یعنی حسن بن زیاد صیقل و حسن بن، نمیفهمیم شاید مرحوم صدوق شبهه کرده است اصلا معقول نیست. عینا سند یکی است. در مشیخه حاصلش به نظرم چهل پنجاه صفحه است. ما کان فیہ الحسن بن زیاد نقل می کند بعد می گوید بعد از چهل پنجاه صفحه ما کان فیہ الحسن الصیقل. عین همان سند است هیچ فرقی نمی کند.

این نکته ای است که مرحوم استاد در کتاب معجمشان در بحث تفصیل طبقات به کار برده اند خیلی شاید فنی نباشد. خب حالا ما به احترام ایشان ذوقی می گوئیم مثلا. اما ما باشیم مقتضای قاعده این است. هم مراعات شود که اول ابتدا به اسم آن شده است. هم مراعات شود که راوی ایشان در کتاب الحسن الصیقل مثلا روی عن ابی عبیده الحذاء. نوشته است و روی عنه کی. بعد نوشته اند فقیه جلد فلان. راوی از حسن صیقل را اسم نبرده اند. شاید در این جور جاها از نظر فنی صحیحش این باشد اسم یونس را بیاورند ما جاء فی المشیخه، ان که در مشیخه است. اسم را بیاورند لکن بین پرائتز بگذارند. روشن شد؟ چرا بین پرائتز؟ که بابا در اول کتاب ابتدا به اسم این شده است اما در مشیخه طریقش ایشان است. الآن وقتی شما کتاب ایشان را نگاه می کنید چه در متن چه در تفصیل حس نمی کنید یونس از حسن نقل کرده است. چون اسمی ایشان نیاورده است. این جور موارد را بیان پرائتز یا گروه بگذارند.

و مشکل بیشتر ایشان این کار در تهذیب هم زیاد است. در فقیه فقط نیست. مثلا ما در کتاب تهذیب زیاد داریم ایشان اول سند مرحوم شیخ ابن فضال دارد. آقای خویی هم در همین تفصیل مثلا نوشته اند ابن فضال عن فلان. نوشته اند که راوی از ایشان کیست. راوی از ابن فضال را اسم نمی برند. چرا چون شیخ ابتدا به اسم ایشان کرده است. یعنی می خواهم بگویم که ما همان که در کتاب است منعکس کردیم. درست هم هست حرف بدی هم نیست. لکن از نظر فنی چون مرسل نیست چون اگر بنویسند شیخ از ابن فضال خبر مرسل است. این حسب قاعده مرسل حساب می شود. خب شیخ طریق آورده است در مشیخه. مثلا شیخ در اول مشیخه گفته است که من طرکم را ذکر می کنم تا روایات من از مرسل بودن خارج شود مسند شود. خود شیخ نوشته است. الآن اگر شما بخوانید مثلا می خوانید شیخ در تهذیب از ابن فضال، خبر می شود مرسل. این بیچاره خودش مشیخه را اضافه کرده است برای اینکه لتخرج عن المراسیل و تدخل فی المسانید. لکن چون ابتدا به اسمش کرده است آن را بین پرائتز یا گروه بگذار یعنی مراجعه کنند به مشیخه یا به فهرست چون بعضی موارد در مشیخه نیست در فهرست است. نمی خواهم وارد این بحث بشوم. باز مانند این باز استاد دارند در مواردی در کافی تعلیق است. عرض کردم این کتاب کافی مثلا طلبه های جوانی بودند استخراج روایتش کرده اند. بروید در کتاب کافی این طور دارد. ببینید مثلا علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریر عن زرارہ عن ابی عبد الله. اینگونه دارد. حدیث بعدی اش را می گوید حریر عن محمد بن مسلم. یعنی تعلیق است عطف است بر حدیث سابق. آقای خویی در همین چه کار کرده اند نوشته اند روی حریر عن محمد بن مسلم کتاب کافی جلد فلان. دیگر راوی از حریر را نوشته اند. خب طبیعتا وقتی کسی نگاه می کند، حالا بیچاره کلینی قبلش دارد سند را. این عطف حدیث قبلی است. لکن چون در کتاب موجود ابتدای سند حریر است. ایشان می خو استند خیلی دقیق همان که موجود است منعکس کنند. خیلی خوب است این کار کار خوبی است. مثلا ایشان جایی که حریر است یک جا نوشته اند. جایی که حریر بن عبد الله است یک جا نوشته اند. خب کار

خوبی است. مثلاً در جامع الروات این کار را نمی‌کند. وقتی می‌خواهند استخراج کنند همه را استخراج می‌کنند. این کار اجمالاً خوب است نمی‌خواهم بگویم کار بدی است. لکن فنی نیست. ملتفت شدید؟ باید بنویسند حریر عن محمد بن مسلم در کروش روی عنه حماد. این چرا در کروش می‌گذارند؟ می‌خواهند بگویند که در متن کافی ابتدا به حریر شده است. لکن در واقع راوی از او حماد است. چون عطف بر حدیث سابق است. این نکته ای است که من عرض کردم متأسفانه در کتاب آقای خویی در این بخش دوم زیاد است. اگر حال کردید خودتان بنشینید و تصحیح کنید عبارت ایشان را.

آن وقت نکته اش کجاست؟ بعضی جاها مثلاً یونس بن عبد الرحمن، ایشان در کتاب فقیه دارد یونس. آقای خویی هم دارد یونس عن فلان. آن وقت در کتاب مشیخه و بخش مشیخه شیخ صدوق طریقتش را به یونس ندارد. می‌گوید چون طریقت به یونس ندارد شما اسم ننویسید. صدوق طریقی به یونس ندارد. اگر شما ننوشتید معلوم می‌شود که طریقت به این آقا ندارد. اگر بین پرائز گذاشتید یعنی طریقت دارد و این اسم در طریقت مشیخه است. دقت کردید؟ یعنی دقیقاً شما با کتاب فقیه آشنا می‌شوید که کجا اسم دارد طریقت دارد. الآن از بحث خارج شدیم.

بهر حال متأسفانه این حدیث انفراد دارد. اینکه سابقاً می‌گفتند مثلاً ضعیف فی الحدیث اینها همه تأثیرگذار بود. یعنی این حدیث در اینجا از منفردات ابو عبیده است. از منفردات حسن صیقل از ابو عبیده اصلاً حسن صیقل در کتب اربعه نگاه کنید مگر کتاب‌های دیگر باشد. از ابو عبیده حدیث ندارد جز همین حدیث. از منفردات یونس عن حسن صیقل است. عرض کردم اصولاً در کتب ثلاثه حالا غیر از فقیه ما روایت یونس عن حسن الصیقل کلاً نداریم. منحصر به این است. اینها نکته اش همان است که کتاب محمد بن خالد محل اشکال بوده است. اینها نکته را منحصرأ محمد بن خالد از ایشان باز نکته دیگر محمد بن خالد در قم که آمد خب دیگران از او نقل کردند. مثل احمد اشعری. احمد اشعری با جلالت قدرش از محمد بن خالد نقل میکند. این مواردی که یونس است منحصرأ پسر ایشان نقل می‌کند. کل این مواردی که عن یونس است منحصرأ به پسر ایشان است. در این نسخه ای که اینجا آمده است منحصرأ به سعد ابادی است. آن هم انحصار به محمد بن موسی بن متمکن، خب اینکه ما می‌گوییم از نظر مصدري پیش ما اشکال دارد یا شبهه دارد نکته اش این است. اکتفا به جهت رجالی نمی‌کند البته جاهای دیگر هم هست که نمی‌خواهم بگویم. آنجا باشد جزء اسرار. به نظر ما حدیث شذوذ دارد و منشأ شذوذش هم به نظر ما روایت محمد برقی عن یونس است. این نسخه گیر دارد اشکال دارد. عرض کردم از این نسخه صدوق در سه مورد اسم برده است. در مشیخه اسم برده است. شاید هم چون مواردی هم از یونس نقل می‌کند کسی دیگر نگفته است. شاید همین نسخه بوده

است. و شواهد ما حاکی است که این نسخه در قم بوده است اما مشهور نبوده است. نسخه محمد بن خالد برقی که فقط پسرش از او نقل کرده است. کسی دیگر هم از او فعلا در اختیار ندارد. این خلاصه بحث راجع به مطلب دیروز دیگر حالا یک کمی توضیحش دادیم. مطلب دیگری که ما دو سه روز پیش عرض می کردیم. این مصباح آقای خویی در بیاورید در معنای حدیث الثالث دارد. من خیال می کردم ثالث تنبیه است. معنای حدیث است. مصباح ایشان را در بیاورید. ما عرض کردیم یکی از معانی حدیث ازاله الضرر. و این را عرض کردیم خب ابتدائا تعجب آور بود. توضیح هم دادیم چند بار. اصحاب ما به تعبیر دیگری نوشته اند. من جمله آقای خویی. عبارت ایشان را سریع تر بخوانید چون می خواهیم به جاهای دیگر هم برسیم. عبارت ایشان را بخوانید فی معنی الحدیث فی فقه الحدیث اول و ثانی و ثالث. ایشان چهار معنا برای حدیث می کنند یکی اینکه نفی باشد نفی موضوع باشد یکی نفی حکم باشد یکی نفی باشد که مرحوم شیخ الشریعه، ما به شیخ الشریعه معنای دیگری آن معنا ثابت است اما دقیقا مال خود شیخ الشریعه نیست. و معنای نفی باشد یکیش هم به معنای ضرر غیر متدارک باشد. الثالث دارند.

س: ترتبیه الثالث؟

ج: نه قبل از تنبیهات. من در ذهنم بود الثالث در تنبیهات است. این از هفده هجده سال قبل در ذهنم مانده بود. دیشب پریشب مراجعه کردم دیدم نه در خود اقوال در فقه حدیث ثالث ایشان معنای سوم است.

س: الجهت الثانیه فی فقه الحدیث

ج: خب بعد از آن اول دوم سوم است. معنای سوم. دیگر تا مصباح را با خودم بیاورم طول می کشد. بهر حال شما در بیاورید. یک نکته دیگر هم راجع به معنی حدیث و خصوصیات حدیث که پیش اهل سنت زیاد مطرح کردیم. در مورد این عبارتی که و الا برویم به مطالب دیگر. امروز می خواهیم به چند نکته اکتفا کنیم. عرض کردم کرارا به اصطلاح کتابی است به نام المجله. این المجله کتاب قانون مدنی در معاملات در دولت عثمانی است. آن وقت این مجله قاعدتا روی فقه حنفی ها نوشته شده است. و خب شرحی هم دارد مرحوم آقای کاشف القطاع مرحوم آقای شیخ محمد حسین رضوان الله تعالی علیه البته خب به مقامات علمی ایشان محفوظ است

شاگرد: الثالث: أن يكون المراد نفی الضرر غیر المتدارك و لازمه

استاد: ضرر غیر المتدارک. ضرر به کسر بخوانید به جر بخوانید غیر المتدارک به نص. چون حال است. چون غیر متوقل در تکثیر صفت باید باشد برای ضرر. لکن چون متوقل در تکثیر است به قول خودشان منصوب به حالیت است. صفت نیست. بفرمایید

شاگرد: و لازمه ثبوت التدارک في موارد الضرر بأمر من الشارع، فإنّ الضرر المتدارك لا يكون ضرراً حقيقة.

و هذا الوجه أبعد الوجوه

استاد: ببینید آقای خویی می فرمایند ایشان اصحاب ما این طور معنا کرده اند. لا ضرر یعنی شارع وقتی گفت ضرر نیست یعنی اگر ضرری بود من تدارک می کنم. ببینید وقتی گفت لا ضرر یعنی من تدارک می کنم. اگر تدارک شد دیگر ضرر نیست. این طوری. آقای خویی می فرمایند و هذا المعنا ابعد الوجوه. این جوری است که سنی ها خواسته اند. ابعد الوجوه همین که می فرمایند ینبى علیه الفقه همین معنا است. که لذا اگر در ذهن مبارکتان باشد ما هی گفتیم سنی ها تعبیر کرده اند که الضرر یزال. این الضرر یزال همین است. این الضرر یزال غیر از لا ضرر است. الضرر یزال یعنی اگر در جایی ضرر آمد شارع باید او را ازاله کند. خوب دقت کنید لذا در خود مباحث شفعه دیگر حال ندارم خود کتب اهل سنت همین مقنی ابن قدامه نگاه کنید تعبیر دارند لازاله الضرر. این ازاله الضرر این تعبیر به این است. یعنی باید شارع با جعل یک حکمی مثلاً در همین قصه سمره با جعل شارع گفت درختش را بکن. این ضرر را ازاله کرد. به مجرد اینکه بگویند لا ضرر کافی نیست. شارع باید یک وسیله را انتخاب کند که ضرر را بردارد.

عبارات اصحاب ما این است. لا ضرر یعنی لا ضرر غیر المتدارک. عبارت آقای خویی. لکن عبارت اهل سنت این است. الضرر یزال. و عرض کردیم نکته اصلی در ضرر هم همین است. اصلاً نکته اصلی همین است. این است که می گویند لا ضرر خمس فقه است به فقه برایش مترتب است مراد این معنا است. بخوانید بعد آقای خویی می فرمایند که هذا ابعد الوجوه. اصلاً حقیقت بحث لا ضرر همین است. نه نفی ضرر باشد. تدارک شارع باشد. شارع یک کاری کند که ضرر را بردارد. خوب دقت کنید. اگر برداشت می گوئیم ضرر نیست. به مجرد اینکه به ضرر بگویند کافی نیست. باید بردارد. بخوانید یک کمی دیگر از عبارتش را

شاگرد: و هذا الوجه أبعد الوجوه، إذ يرد عليه أولاً: أنّ التقييد خلاف الأصل فلا يصار إليه بلا دليل

استاد: خب دلیل دارند دیگر جو محیط شارع. شارع وقتی می گوید ضرر نیست یعنی من برایش قانون گذاشتم که ضرر نباشد. یک کاری کردم یک فکری برایش کرده ام. ایشان تعبیر می کند خلاف اصل است. بله خلاف اصل است. بفرمایید

شاگرد: وثانياً: أنّ التدارك الموجب لانتفاء الضرر - على تقدير التسليم - إنّما هو التدارك الخارجي التكويني لا التشريعي

استاد: چرا؟ چه نکته ای دارد؟ روشن شد؟ من چون هی می گفتم این نکته را ما البته هنوز نرسیدیم به شرح لا ضرر. می خواستم این نکته برایتان روشن شود حالا چون دیگر من می خواهم روشن شود که اصولا در طول تاریخ اسلامی چه برخوردی با لا ضرر شده است از این المجله نقل می کنم. البته ما دیگر برای احترام حرفهای مرحوم کاشف القطاع را، آقای کاشف القطاع دو جور نوشته است آن هم تحریر المجله. همه موادش هم شرح نداده است. این شرح المجله که من دارم مانع سلیم رستم باز است که از علمای ظاهرا حنفی باشد. این متن کامل خود مجله است با شرح کامل. یعنی این تمام مواد را که مربوط به بیع و شرا است و اقایان اگر بخواهند در مسائل بیع و شرا در میان عامه مخصوصا این قسمت هایی که شبیه استدلالی دارد و با جدید است ۱۸۵۱ ماده دارد. این کتاب مجله. ایشان تمام مواد را شرح داده است. مرحوم آقای کاشف القطاع تحریر المجله دارد معظمش را شرح داده است همه را شرح نداده است. و انصافا خیلی شرحش دقیق نیست. ببینید ماده هفده. المشقه تجلب التیسیر. این شبیه همین تدارک است مبنای آقای خویی تدارک. اگر جایی سخت شد باید کاری کنیم که یسریاید. خوب دقت کنید. نه اینکه می گوید مشقت برداشته می شود. این ماده هفده. این وقت ایشان شرحی می دهد این شرح ایشان لطیف است. مثلا ایشان می گوید اصحاب التخفیف سبعة که المشقه تجلب التیسیر. الاول الاکراه. خیلی عجیب است این هفت تا شبیه حدیث رفع ما است. چون حدیث رفع شش تایی نقل نکرده اند. شبیه حدیث رفع ما چون ببینید اولش اکراه است. الثانی الجهل. در حدیث رفع آنها جهل ندارد. این جهل دارد. بعد یکی یکی توضیح می دهد.

الثالث العسر. و عموم البلوا. بعد یکی یکی مواردش را در فقه بیان می کند تا برود تا آخر. دیگر من نمی خواهم یکی یکی وارد این بحث شوم. مرحوم آقا شیخ محمد حسین اینجا وارد شده است این هم از فرع لا ضرر قرار داده است. من دیگر وارد بحث ایشان نمی شوم. آقایان خودشان مراجعه کنند. بعد ماده نوزده. خوب دقت کنید. لا ضرر و لا ضرار. این ماده نوزده اش است. ببینید فسرّه فی مغرب در لغت بان لا یضر رجل اخاه. ابتدائا و لا جزاء. این لا یضرّ که گفتم دیروز خواندیم. بعد ایشان عده ای از مواد را می گوید به این. ماده فلان و ماده فلان. این بحثش راجع به حائط و خراب کردن که ما روایتش را می خواهیم بعد بخوانیم. بخش حائط و اینها را اینجا دارد که در این کتاب مجله ماده فلان. ماده بیست دقت کنید الضرر یزال. خیلی دقیق است ها. اول لا ضرر و لا ضرار بعد الضرر یزال. یعنی تدارک. همان که من عرض کردم. خود آقای آقا شیخ محمد حسین عبارتش اینجا مشرّح است آقای کاشف القطاع خیال کرده است این دو تا یکی هستند. این الضرر یزال همان وجه ثالثی است که آقای خویی فرموده اند. این الضرر یزال ما داریم لا ضرر غیر المتدارک اینها دارند الضرر یزال لذا خودش هم می گوید هذه المادة من تفرعات ماده سابقه و یتنی علیها کثیر من ابواب الفقه. در حقیقت ابواب فقه را در این بنا کرده است. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ خیلی دقت کنید ما گاهی اوقات اینقدر حرفهای عجیب و غریب می زنیم که از آن دایره اسلامی وارد

نیستیم. این الضرر یزال که اهل سنت می گویم ماده قانونی است اصلا در دولت عثمانی. غیر از کتب فقهی شان. بعد موارد یکی یکی قصاص و جبر یکی یکی الضرر یزال را با این درست می کند. بعد می گوید و زمان متلفات المندرج ماده فلان سی چهل تا ماده می آورد. ماده فلان و فلان و مواد هم پشت سر هم می آورد. که این ماده های قانونی که بعد می آید همه فرع الضرر یزال است. نه فرع لا ضرر.

و سرّ اینکه حدیث سمره رویش حساب می کنند چون در حدیث سمره الضرر یزال فهمیده اند. خوب دقت کنید. این هم که عده ای قبول نکرده اند چون آن لا ضرر تنها نیست. این نکات فنی. بعد ماده ۲۱ الضرر تبیح المحذورات که این هم فرع آن است. ماده بیست و دو الضرر و تتقدر بقدرها ببینید چقدر فروع از لا ضرر در آورده اند. ماده بیست و سه ما جاء لعذر بطل بزواله ماده بیست و چهار اذا زال المانع عاد الممنوع. ماده بیست و پنج که اساس است الضرر لا یزال بمثله. ماده بیست و شش یتحمل الضرر الخاص لدفع ضرر العام. ماده بیست و هفت الضرر الاشد یزال بالضرر الاخف. دقت کردید؟ ماده بیست و هشت اذا تعارض مفسدتان روعی اعظمها ضررا. ماده بیست و نه یختار أهون الشرین. ماده سی و یک الضرر یدفع بقدر الامکان. ماده سی و دو الحاجة تنزل منزل الضرورة. بعد عده ای از دقت کردید؟

آن که الآن در فقه مهم است پیش آنها این معنای عام لا ضرر است. نه این معنا که بگوئیم لا ضرر مفادش نفی است. چون دیگر وقت خارج شدیم می دانم فقط به اندازه اینکه این کتاب احکام سلطانی که دو تا با هم چاپ شده است. این مال قاضی ابو یعلی نه مال مابرقی. مابرقی بعدش چاپ شده است. ایشان در عده ای از حقوق آدمین که بحث حسبه و محتسب دارد از صفحه ۳۰۱ نقل می کند روی ابو داود، این در حاشیه اش نقل می کند. عرض کردم در صحاح ست فقط در ابو داود هست. سند را نقل می کند واصل مولا ابو عینه. به نظرم این واصل مولا ابی عینه پیش ما هم هست. نگاه کنید در کتب رجالی ما. واصل بن فلان

قال سمعت ابا جعفر، این من متن را بخوانم چون این متنش با متون ما فرق می کند و احتمالا همین درست است. با اینکه از ما هم نیست. یحدث عن سمره بن جندب. این یحدث را گرفته اند که حضرت او را درک کرده است. لذا بعد گفته اند که نه او را درک نکرده است. قال المنذری فی ابی جعفر الباقر من سمره نظر. و قد نقل من مولده سمره ما یتعذر. چون مورد حضرت بنا بر معروف ۵۷ است و وفات سمره ۵۸ یا ۵۹ است. علی ای حال کان لسمره بن جندب نخل فی حائط رجل من الانصار. ببخشید معذرت می خواهم انه کانت له عضد. من نخل فی حائط رجل من الانصار. به متون مختلف دیدم فعلا به همین یکی می خواهیم اکتفا کنیم. حتی در شرح ابن ابی الحدید هم دارد این را. «قال: و مع أهله قال: فکان سمرۃ یدخل إلی نخله فیتأذی به ویشق علیه، فطلب إلیه أن یبیه، فأبی و طلب إلیه أن

یناقله»، یناقله یعنی به جای این درخت جای دیگر به تو می دهم. مراد از مناقله این است. «فأبی فأتی النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) فذكر [ذلك] له، فطلب إليه النبی (صلی الله علیه و آله وسلم) أن یبیهه، فأبی فطلب إليه أن یناقله فأبی، قال: «فهبه له و لك كذا و كذا» أمراً رغبة فيه، فأبی»،

این واصل را پیدا کردید؟ به نظرم داریم حالا شاید در کتب اهل سنت نوشته اند

«فقال: «أنت مضار». فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) للأَنْصَارِي: «اذهب فاقْلَع نخله»، این متن حدیث. قال الخطابی

عَضِدْ هَكَذَا فی روایت ابی داود و انما هو عَضِید. یرید نخل لم تسبق ولم تتد. خیلی بلند نشده است. قال الاسمعی اذا ۴۱

یتناول منه فتلك النخل العَضِید. خوب دقت کردید؟ در روایت ما همه اش بود عَذَقْ. عَذَق آن شاخه ای است که در آن بار است. این از این معلوم می شود درخت جوانی بوده است. که احتمال هم دارد اگر کننده شود بعد قابل کشت باشد. بعد دارد خوب دقت کنید و فیه در شرحش، من العلم انه امر بازاله الورد عنه. یعنی عمده وجه تمسکشان می گویم دقیق این حدیث را نیاورده اند. از این حدیث در آورده اند ازاله الضرر. همان معنایی که آقای خویی فرمودند ابعاد المعانی. اهل سنت اصرار به این معنا دارند که لا ضرر یعنی شارع کاری کند که ضرر برداشته شود. نه اینکه فقط بگوید لا ضرر. بعد می گوید و لیس فی هذا الخبر انه قلع نخله و یشبه ان یکون انه انما قال ذلك لیردعه عن الاضرار. چون مشکلش این است که خب خیل خب آن آقای انصاری ضرر کرده است. این مضار بوده است اما درخت آن را هم بکنند تلف می شود از بین می رود. این ضرر به خود سمره می شود. لذا حملش کرده است بر اینکه مرادشان تحدید بوده است. این هم دو تا مطلب.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین